

خیلواکی



استقلال

[www.esteqlaal.net](http://www.esteqlaal.net)

جمعه ۲۳ سپتامبر ۲۰۲۲

بریالی- دربابایی

ارسالی: میر عبدالرحیم عزیز

بیانید، جمعیت، «شورای نظار» و مسعود را بهتر بشناسیم

اپریل ۲۰۰۷

(ثور ۱۳۸۱- اپریل ۴-۲۰۰۲)

\* - در آمدی بر موضوع

- ۱- «حزب جمعیت اسلامی» .
- ۲- «شورای نظار» .
- ۳- «سازا» .
- ۴- «قهرمان ملی» در آئینه ی محدب چند نشریه
- ۵- بازتاب ماهیت اصلی مسعود در نشرات .
- ۶- مروری بر مجله آئینه، کتاب غوربندی، مصاحبه شکورزاده .
- ۷- «داکتر نجیب الله زندانی یا مصاحب احمد شاه مسعود» .
- ۸- تداوم پیوند اخلاف خانواده نظامی شده با داود خان .
- ۹- خانواده نظامیان یا نخستین آموزشگاه استخباراتی مسعود .
- ۱۰- انستیتوت پلی تخنیک، دومین آموزشگاه سیاسی- اطلاعاتی مسعود .
- ۱۱- میکانیزم تماسهای استادان روسی انستیتوت پلی تخنیک با محصلی .
- ۱۲- شمه ای از کارنامه های مسعود بعد از انستیتوت پلی تخنیک .
- ۱۳- «فرار» از مرکزپولیس پاکستان یا وعده همکاری «تاکتیکی» .

\* - در آمدی بر موضوع:

یکشنبه شب (۸ ثور) برخی از رسانه ها، این خبر را منتشر کردند، که اداره موقت در این روز که صد بار سیاهتر از ۷ ثور در تاریخ پر تلاطم کشور است، لقب «قهرمان ملی» را به احمد شاه مسعود؛ اعطا نمود. همچنان مدال مارشالی را در طبق اخلاص گذاشته به قیسم «فهمیم» (به کسی که به مثابه عضو سابقه دار خاد، در خدمت K.G.B. گام بر میداشت. و هم اکنون در هم آهنگی و هم سویی با F.S.B. یعنی سازمان اطلاعات و امنیت فدراتیف روسیه که ادامه K.G.B. و شکل تکامل یافته ای آن بوده و حافظ منافع این کشور امپریالیستی در افغانستان نیز می باشد قرار دارد) پیشکش کرد.

با گذر مختصر به تاریخ پر تموج چند دهه قبل کشور تخریب شده ای ما، مشاهده خواهد شد که استعمار و امپریالیزم برای در بند کشیدن خلق های جهان، چگونه عمل میکند و در این راستا به کدام ترفند و حیل نوینی که ناشی از بررسی و مطالعه عمیق در بافت مناسبات اقتصادی، اجتماعی، مذهبی، به ویژه سیاسی کشور های عقب نگهداشته شده می باشد؛ دست می یازد.

جنبش های استقلال طلبانه مردم آزادی خواه و شجاع افغانستان علیه سیادت آشکار نظامی-سیاسی، کلونیالیزم بریتانیای کبیر، پایان قرن ۱۹ و امپریالیزم نو خاسته استعماری آن کشور، که تا دهه دوم قرن بیست، در سه برهه زمان (جنگ آزادی بخش اول ۱۸۴۱ میلادی؛ جنگ آزادی بخش دوم ۱۸۷۹ میلادی و جنگ آزادی بخش سوم ۱۹۱۹ میلادی، افغان با انگلیس)، که منجر به وصول استقلال کشور از چنگال امپریالیزم خون آشام انگلیس گردید، چون سه تکانی بود که ملل اسیر جهان را از حالت رخوت و سستی، تسلیم و رضا در برابر ابر قدرت قهار و به اصطلاح زوال ناپذیر آنوقت؛ بدر آورده و به وضعیت جوش و خروش و برپایی جنگ های آزادی بخش و مبارزه ای پر شور و شدید در کلیه عرصه ها کشانید.

ظهور نهضت های استقلال طلبانه ای مردمان آسیا، آفریقا و امریکای لاتین به سیطره استعمار کهن اروپای «متمدن»، بر سر زمین های «وحشی» و غضب شده ای این قاره ها، نقطه ای پایان مسرت آفرین گذاشت. در راستای این دگرگونی ها، ازدهای هزار دهان استعمار و امپریالیزم پوست انداخت، و شکل عوض کرد. باری دگر؛ اما با شمایل و قواره ای نوین و آراسته پدیدار گشت (نیوکولونیالیزم). و برای تحرک نقشه های اهریمنی و ستراتیژیک که غلبه و سیادت دوباره بر کشور ها و سرزمین های از دست رفته را، در ذهن متبادر می سازد با ترفند و تزویر، شگردها و شیوه های نوینی که عمده ترین آنها بر شمار می گردد؛ دست یازید:

۱- تخویف هیأت حاکمه کشور های تازه به پا خاسته، از شورش های سازمان یافته امپریالیستی (در کشور ما، شورش خوست در مارچ ۱۹۲۴ برهبری ملا عبدالله، مشهور به «ملای لنگ»؛ و به دست گرفتن رهبری شورش در جدران، توسط عبدالکریم خان\_ امپریالیزم انگلیس این جاسوس هندی تبارش را زیر عنوان پسر امیر محمد یعقوب خان و مدعی سلطنت از هند داخل پکتیا نمود، صفحه ۸۰۸ جلد اول «افغانستان در مسیر تاریخ» ) و جنبش های لیبرال و اصلاح طلب، بر ضد هیئت حاکمه.

۲- پرورش و تربیه اجنت های بومی و گسیل آنان در نقش نجات دهنده ای ملت (و در کشور ما، نمونه تیپیک آن نادر غدار و خانواده اش [به عقیده نویسنده مضمون فرد مسئول در پورتال افغان - جرمن ] ، و تکرار مسخره ای آن در شرایط کنونی یعنی کرزی و شرکا ).

۳- وعده کمک های مالی و نظامی در برابر تهاجم کشور های خارجی و سرکوب شورش ها و جنبش های فوق الذکر.

۴- تطمیع هیأت حاکمه کشور های مورد نظر به خاطر قبول عضویت آن کشور ها به پیمان های نظامی، منطقه ای و جهانی.

۵- فروش تجهیزات و مهمات نظامی و تکنولوژی جنگی؛

۶- صدور سرمایه، دادن قرضه های درازمدت با سود های غارتگرانه و عقد قرارداد های اسارت آور اقتصادی و فرهنگی.

۷- سازماندهی مخفیانه احزاب (در کشور ما سازماندهی «حزب دموکراتیک خلق» توسط سوسیال امپریالیسم شوروی) و نهاد های سیاسی، فرهنگی و مانند آنها.

۸- کانال سازی های مخفی در نهاد های اساسی و مهم دولتی، به خاطر انتقال سریع یا بطی عمال و جواسیس بومی و اجنت های خودی در قالب بومی، به خصوص در تشکیلات اطلاعاتی، نظامی و مذهبی (مثال تاریخی آن در کشور ما: نادر خان غدار و برادرانش به مثابه دست آموز های بومی استعمار بریتانیا و اجنت های منطقه ئی آنکشور، یعنی «شاجی» هندوستانی و علی نواز خان «ملتان» که با اشاره چشم و ابرو، آن غدار و برادرانش [به عقیده نویسنده مضمون - فرد مسئول پورتال افغان - جرمن ] را رهنمود میدادند، و همینطور مجددی ها، که هم تاج می بخشیدند، و هم مدال سترجنزالی و... ، هکذا از جانب امپریالیزم شوروی تعبیه مهمترین اجنت هایش، مثل حسن شرق در مرکز «ضبط احوالات» و محمد خان «جلال» ، که پدر ازبکش فرستاده شوروی به افغانستان، و عضو K.G.B. بود، و امثال آنها در سلسله مراتب بسیار مهم دولتی).

۹- همینطور قهرمان سازی و هویت پردازی عُمال و اجنت های بومی به خاطر نصب آنان در رأس کودتا های نمایشی، و یا انتقال آنان به حوزه ای کودتا هائی که از جانب امپریالیزم رقیب سازمان یافته باشد ( در کشور ما اخراج تاکتیکی عضو نازدانه K.G.B. ، یعنی « محتاط » از کمیته مرکزی و وزارت مخابرات از طرف حامی خارجی دولت کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ ، یعنی شوروی که داودخان در اوایل «جمهوریت» اش به مشوره این کشور عمل میکرد و توظیف وی غرض کشف کودتا هائی که احتمال وقوع آن میرفت. همچنان نقش سلطانهی کشتمند در طرح به اصطلاح کودتا علیه دولت وابسته سوسیال امپریالیزم روس، به واقع به دام انداختن مخالفین دولت تره کی- امین، یعنی طاهر بدخشی، جنرال شاهپور «احمدزی» لوی درستیز وزارت دفاع ، داکتر میر علی اکبر رئیس شفاخانه جمهوریت و...، که بعد از شکنجه های وحشیانه پولیس های سیاسی «کام»، در رأس جلاد معروف اسد الله سروری خلقی، هر سه تن، به شمول داکتر « زرغون » یکتن از رهبران فرکسیون جدا شده از « حزب دموکراتیک خلق » و مخالف سرسخت شوروی } مطلب درباره یکتن از اعضای K.G.B. و رفیق داکتر زرغون را که موجب اعدام وی گردید و خود بعد از تجاوز شوروی به عضویت کمیته مرکزی «حزب دموکراتیک خلق»، با داشتن مشاور روسی در دفتر کارش، ارتقای مقام یافت را می گذارم به مجال دیگر { از طریق مشاورین با صلاحیت روسی K.G.B. زندان پلچرخی، که از مسکو دستور گرفته بودند؛ در زندان پلچرخی اعدام شدند )؛ و به همین نهج، نصب آنان در رهبری جنبش خود ساخته ای که در آینده بدیلی باشد به جای دولت دست نشانده، هرگاهی که چنین دولتی از ناحیه جنبش ها و نهضت های اصیل و مردم سالار و یا بان های وابسته به امپریالیسم رقیب، در لب پرتگاه و سقوط حتمی قرار گیرد ، دولت دست نشانده بایست با جنبش کذابی و دست پرورده تعویض گردد ( مثال آن در کشور ما: تعویض حاکمیت در حال سقوط «حزب دموکراتیک خلق» به «حزب جمعیت اسلامی»، در رأس « شورای نظار» به رهبری مسعود این اجنت قبلاً پرورش یافته سوسیال امپریالیزم روس ) .

#### ۱- جمعیت اسلامی :

KGB شوروی سابق، بنا بر دلایلی که تذکار آن از حوصله این نوشتار خارج است، «حزب جمعیت اسلامی» را از نخستین روز های تشکل آن به مثابه بدیل دلخواه و مناسب برای دولت دست نشانده اش در افغانستان که خطر سرنگونی آنرا در مصاف با جنگ مقاومت تازه بر خاسته محتمل می

دانست در نظر گرفت. از همین سبب برای تسخیر آن از درون، عُمال و اجنت های اطلاعاتی-سیاسی اشرا به داخل آن سرازیر نموده، آن حزب را (عمدتاً) لانه عوامل پیدا و پنهانش ساخت.

« دست K.G.B در درون خورجین جمعیت در مانده » عنوانیست بر نوشتار «برزین»، که درست ۹ سال قبل از امروز در شماره ۱۹۱ مورخ جوزا - سرطان سال ۱۳۷۲ ( اول جون ۱۹۹۳ ) نشریه « مجاهد ولس » منتشر شد. و برای نخستین بار ماهیت باند جمعیت اسلامی و عملکرد های «شورای نظار»، در رأس احمد شاه مسعود، طی آن افشا شده است.

اینک از کاوش های ژرف و دقیق «برزین» که در مقاله اش بازتاب یافته، بخش های برگزیده آنرا در مرکز دید خوانندگان پژوهشگر و متعهد در قبال وقایع سیاسی- نظامی کشور در خون و آتش فرو کرده شده ای ما ؛ می گذارم .

این قلم، تفسیر و یا تبصره فشرده و مختصرش را در رابطه با نوشتار «برزین» و سایر نشرات و نقل قول ها، به داخل ( [ ] ) Square Brackets می کنجاند .

هم اکنون از نوشتار «برزین» می آغازم.

« اردوی بی عار و بی وقار شوروی که از آغازین هفته های تجاوز ملذت بارش به افغانستان تسخیر ناپذیر، به شکست های مفتضحانه ای در اکثر جبهات مواجه شده بود، ستراتیژیست های نظامی آنکشور را بر آن داشت، تا به اصطلاح کلاسیک جنگ، به «ستون پنجم» (که در اردوی افغانستان " قول پنج" هم گفته شده) توجه جدی تری مبذول دارند، و به جنگ مخفیانه تشکیلاتی بر ضد احزاب و تنظیم های «جهادی» ابعاد گسترده تری ببخشند. بنا بر همین ملحوظ از سه عرصه یعنی از محیط تغذیه احزاب و تنظیم های «جهادی» (اجتماع مردم، چه در داخل و چه در خارج از کشور)؛ از جبهات جنگ مقاومت؛ همچنان از زندان ها، به داخل جمعیت خود خواهان قهرمان پرست، کانال های استخباراتی و اطلاعاتی کشید و شبکه های عدیده ای اطلاعاتی اشرا از مسیر این کانال ها عبور داده، و آنها را در رده ها و رگه ها، حتی در پیکره های بالایی آن «حزب» رسانید.

اعضای تحصیل کرده و با درایت «جمعیت اسلامی» که در سلسله مراتب سازمانی آن دارای صلاحیت ها و مسئولیت های اجرایی و آرائی بودند، آگاهانه و یا به شکل غریزی، با خط حرکی عُمال K.G.B در تنظیم خود شان به مخالفت پرداختند، یا تطمیع شدند، یا به نحوی از انحا به حاشیه پرتاب گردیدند. هرگاه به مخالفت شان ادامه می دادند، به دام خاد افتاده، زندانی و یا اعدام می شدند.

و در نهایت امر به اشکال مختلف از بین می رفتند. بدین گونه K.G.B. بخشی از حواس پنجگانه جمعیت از خود بیگانه را در زودترین فرصت ممکنه؛ تحت فرمانش در آورد.»  
و در ادامه آن چنین می خوانیم:

« نگارنده مقال که سال های طولانی از عمرش را در بدترین سلول های مرطوب و سیاهچال های تاریک زندان پلچرخ سپری نموده است، توجه خواننده را به شمه ای از فعالیت شبکه های K.G.B. ، در رابطه با تنظیم جمعیت اسلامی در عرصه سومی، یعنی زندانیان فشرده ترین محراق سیاسی که در تحت تسلط و حاکمیت بی دغدغه حاکمان نظامی روس قرار داشت بدون ذکر اسم اشخاص؛ جلب می نماید:

در اوایل سال ۱۳۵۹ یک تن از اعضای مخفی حزب توده ایران که در خدمت رژیم آخوند های ایران قرار داشت زیر نام «محسن رضایی» - از K.G.B. دستور می گیرد، تا در قالب چریک کار کشته ایرانی که گویا در صفوف مبارزین فلسطینی علیه ارتش اسرائیل نیز جنگیده، به گونه «داوطلب» وارد کابل گردید. به مجرد ورود موصوف به کابل، مسئول ستمی «جمعیت اسلامی» باوی در تماس شده، محل بود و باش وی را مهیا می سازد. بعداً «جمعیت اسلامی»، اضافه از بیست تن از اعضایش را که در بین آنها دو معلم، چند تن مامور دولت یک، پیلوت [پیلوت مذکور در شوروی تحصیل کرده، زبان اصلی اش پشتو بود. با سربازان ازبک شوروی، که زیر پوشش ازبک های افغانستان مسئول قفل و کلید شماری از سلول های «بلاک اول» و «بلاک دو» زندان بودند، به زبان ازبکی تکلم می نمود؛ به زودی از زندان آزاد گردید. «سندی حفیظی» قوم نزدیک این پیلوت و مصطفی مامور وزارت تعلیم و تربیه نیز به خاطر رابطه باین گروه هر یک به ۲۰ سال زندان محکوم شده بودند- در بابایی]، دکاندار و تنی چند خادی نیز شامل بودند؛ در اختیار چریک ایرانی قرار می دهد. «رضایی» ایرانی گروه اشرا که بعداً به «گروه رضایی» مسمی شده بود، جمع و جور نموده، قبل از آنکه به کدام عملی دست یازد، خود و گروه اشرا به طرز جالبی در داخل سینمای «پامیر» و یا در مقابل آن، در معرض شکار اعضای خاد قرار داد. دولت بعد از "دستگیری" تمام اعضای گروه نامبرده، از این حادثه دراماتیزه شده، به نفع بزرگ سازی «جمعیت اسلامی» استفاده نموده، دستگیر کننده ای «گروه رضایی» را از رتبه مستنطق خاد به رتبه ای قوماندان عمومی زندان مرکزی پلچرخ ارتقای مقام داد [پرچمی خادی شده، یعنی خواجه عطا محمد وفا که پیش از تجاوز اردوی گرسنه ای امپریالیزم شوروی به کشور ما، زیر پوشش مامور (اشپلاق به دهن) ترافیک در چهار راه های مرکز شهر کابل، به کار و بار اطلاعاتی گمارده

شده بود، به علاوه اینکه همسرش قوم نزدیک محمد خان جلالر این جاسوس شناخته شده روس - می باشد، با هزار و یک تسمه ای مرئی و نامرئی با سازمان های جاسوسی روس بسته بوده، که به این پست بسیار بسیار مهم گماشته شد. نه به خاطری به اصطلاح دستگیری «رضایی» و گروه منصوبه اش - دُرَبابایی [ «محکمه اختصاصی انقلابی» دولت دست نشانده روس در مورد «رضایی» ایرانی و یک تن از اعضای شجاع گروه نامبرده حکم اعدام را صادر نمود. متباقی اعضای گروه را به حبس های مختلف، از بیست الی دو سال قید، محکوم کرد.

تنی چند خادی نفوذی داخل گروه، محکوم به «زندان» شده، بعد از سپری کردن حبس های کوتاه مدت شان، از زندان رها گردیدند، و به فعالیت در داخل جمعیت شهرت طلبان ادامه دادند. چند تن دیگر از اعضای گروه مذکور که در جریان شکنجه و دوره تحقیق فرساینده تاب نیاورده بودند، مخفیانه در خدمت اطلاعات زندان قرار گرفتند. این عده نیز بعد از رهائی به زیر رواق های ترک برداشته جمعیت بی در و دروازه پناه بردند. «رضایی» در درازنای چندین ماه دوره «تحقیق» اش متواتر به سلول های زندانیان تازه گرفتار شده، منتقل می شد، تا اطلاعات سیاسی، نظامی و تشکیلاتی مورد نظر خاد را از زندانیان به چنگ آورده، آنرا به رفقای افغانش (مستنطقین خاد) بسپارد.

K.G.B. بعد از اجرای حکم اعدام در مورد عضو تحصیل کرده «جمعیت اسلامی»، که قبل از گرفتاریش توسط خاد، با «ستمی» های درون جمعیت درگیری هایی داشت [ عضو تحصیل کرده جمعیت، به گمان اغلب حفیظ نام داشت. وی در داخل سلول های زندان بر ضد تجاوز شوروی و عمال «ستمی» (به مفهوم «سازایی») داخل حزبش بی باکانه مبارزه مینمود. دُرَبابایی ]، اجنت ایرانیش را تحت عنوان اعدام از زندان خارج ساخت و به کشور نامعلومی انتقال داد. یکی از اتهامات گروه یاد شده، گروگان گرفتن بیرک کارمل و طیاره حامل وی بود.

در اواخر سال ۶۰ و اوایل سال ۶۱ خاد دو تن از اعضای فعالش را توظیف به گروگانگیری طیاره بوینگ آریانا خط هوایی کندهار- کابل نمود. این دو جوان خادی چند نفر از اهالی شهر کابل، منجمله بوت دوزی را در دسته کوچک شان داخل کرده، و توسط وی، موادمفجره را در کری و تلی بوت های خود جا سازی نمودند، تا در بین طیاره از آن «استفاده» نمایند. خاد قبل از به اصطلاح عمل گروگانگیری طیاره آریانا دسته مذکور را در ترمینل میدان هوایی کندهار «دستگیر» نمود. و واقعه تصنعی را از طریق کلیه رسانه های خبری و ماشین عظیم تبلیغاتی، بنام جمعیت اسلامی ختم کرد. تا موقف و مرتبه جمعیت ناکرده کار را منحیث دشمن نهایت خطرناک و متشکلتر از سایر

احزاب و تنظیم های «جهادی» در اذهان عوام الناس تزریق نماید. و مردم مبارز و تشنه آزادی را به جانب جمعیت فرمایشی سمت و سو دهد.»

[ و به سایر دشمنان "انقلاب ثور" هوشدار دهد که طیاره آریانا غیر قابل دسترس برای گروگانگیرها می باشد. و از جانب دیگر، هر دو تن "گروگانگیر" خادی رابه مثابه "چریک های قهرمان" ربانی- مسعود به اسیران واقعی جمعیت اسلامی در زندان وهم خارج از آن قابل پذیرش سازد- دربابایی].  
نوشته برزین را در زیر دنبال می نمایم:

« خاد هر دو عضو را در داخل زندان، به نام های " ... و ... جمعیتی طیاره دزد " مشهور ساخت. آن دو در مدت بیشتر از سه سال، در زندان عملیات اطلاعاتی قابل ملاحظه ای برای خاد انجام دادند. بعد از سپری شدن مدت مذکور، یکی از آنها که «قیدش» بیست سال تعیین شده بود، زیر عنوان فوت از شفاخانه زندان به خارج منتقل گردید. دومی که «قیدش» دوازده سال رقم زده شده بود، به گونه نامعلومی از زندان پلچرخ بیرون برده شد. متباقی اعضای آن دسته کوچک که به حبس های طویل محکوم شده بودند، در زندان باقی ماندند.»

[ جوانی که به مدت بیست سال حبس «محکوم» شده بود، اکبر نام داشت. خوش چهره، خوش لباس، آراسته، بلند قامت، بسیار محیل، همجنس گرا و «خودآزار» بود. از داغ کردن پشت دستانش با سگرت لذت می برد.

«معلم کبیر» یک تن از «رهبران» منفور حزب اسلامی مشهور به «وزیر معارف گلبدین» که توسط «کام» یا «اگسا» دستگیر شده بود و بعد از تجاوز روسها به کشور و تسخیر زندان پلچرخ توسط قوای اشغالگر روس، در زندان بسر میبرد. به خاطر ادامه حیات ننگینش تن به جاسوسی برای اطلاعات زندان داده بود، مدتی در خدمت این جوانک خوش سیمای خادی قرار گرفت تا به بهانه ای جذب وی به داره (دهار، یا دهاره: به معنی غار، غار کوه، دره، در عربی کهف، که به خاطر سهولت در تلفظ - های- ملفوظ حرف دوم آن حذف گردیده و «داره» شده، و در زبان دری- گفتاری (تقریری)- به دزدان ورهزان و قطاع الطریقانی اتلاق میشود که مخفیگاه هایشان اندر سموچ ها، دره ها و غار کوه ها باشد) «حزب اسلامی»، از جوانک استفاده جنسی نماید. خادی دیگر که دوازده سال «حبس» گرفته بود؛ حیب نامیده می شد. میانه قد، ورزیده، عینکی، خوش لباس و همجنس باز بود. وی بعد از سپری نمودن بیشتر از دو سال در سلول های زندان، به طور علنی در دفتر اطلاعات زندان (منزل اول «بلاک اول») مشغول کار شد. هوشدار هایی که درمورد خادبیست بودن این دو تن، یا موارد مشابه از طرف مبارزین آگاه که در مبارزه علیه پولیس مخفی



سیاسی، دارای مطالعه بوده و در شرایط مبارزه مخفی تجارب گرانمایی در این زمینه اندوخته بودند داده می شد تا به چنین « قهرمانان » ساخته شده ای خاد نباید اعتماد کنند، در زود ترین فرصت از طرف اطلاعات زندان کشف، و به علاوه ای آنکه باشدت مجازات می گردیدند، از طرف خاد زندان «پاد زهر» آن هوشدار ها قسمی تبلیغ میگردید که گویا هوشدار دهندگان عناصر شکاکی بیش نبوده، به همه کس، بر چسپ خادیسست می زنند ؛ نباید به حرف شان باور نمود- در بابایی ].

برزین به کاوشش در زمینه، چنین ادامه می دهد...

ادامه دارد...